هشدار یک خبرنگار: از سفر به باکو (تجدید خاطره تلخ اوضاع آذربایجان در 1324 آیا این گزارش دقیق و مستند مورد توجه قرار گرفته است یا نه؟)

زهتاب فرد، رحیم

زن غرق در تعجب است که تلفن زنگ می‏زند و باز همان مرد؛و این‏بار پیشنهاد گرفتن پول تا عکس‏ها را به شوهر ندهد. در لحظه‏ی پرداخت پول هم عکس جدیدی گرفته می‏شود و... خلاصه،ختم این غائله،رابطه‏ی جنسی با زن است تا موضوع خاتمه‏ یافته تلقی شود.زن تباهی آینده‏اش را با این همه سند که از خود بر جای گذاشته می‏بیند،و چون مشاوری ندارد و از مردش نیز وحشت‏ دارد،آخرین پرده‏ی این دام‏گذاری را نیز اجرا می‏کند؛و چه«اکراه و اجبار»بالاتر از این؟!سرانجام،فیلمی به دست زن می‏رسد که از این‏ پرده‏ی آخر به یادگار مانده است،حوادث بعدی را نمی‏دانم.

اما قصه‏ی پر غصه‏ی این زن چه‏گونه کشف می‏شود؟مرد پلید که‏ دارای همسر است،نسخه‏یی از این فیلم را در گوشه‏ی منزل پنهان‏ کرده است.در اسباب کشی،همسرش فیلمی پنهان شده را می‏بیند و وسوسه می‏شود تا فیلم را ببیند.ناگهان،همسرش و زنی دیگر را با وضعی که بیان آن صحیح نیست،می‏بیند و...راز برملا می‏شود.

مامورین به سراغ زن می‏روند.وی خواهش می‏کند تا بیش‏تر از این او را آزار ندهند.سرنوشت سه فرزند و صداقت شوهرش به‏ عیان‏نشدن این گناه نابخشودنی بستگی دارد،گناهی که به راستی از سر اکراه و اجبار بوده است.به او قول می‏دهند که مرد به جزای عمل‏ خود می‏رسد و او مکره بوده است.تعدادی از اعضای دادگاه«اجبار و اکراه»را استنباط نمی‏کنند و راه حل دیگری را بیان می‏کنند که زن‏ می‏توانست از آن استفاده کند،اما نکرد.به‏هرحال،دادگاه اول اکراه و اجبار زن را بااکثریت و اقلیت می‏پذیرد و حکم اعدام مرد زانی صادر می‏شود.دیوان عالی،متأسفانه فیلم را مستند ادعا نمی‏داند،هرچند در پرونده‏هایی دیگر از این نوع به کم‏تر از این فیلم هم قناعت شده‏ بود.

بدین ترتیب،حکم نقض می‏شود.شعبه‏ی دیگر کیفری سناریوی‏ تنظیم شده را که زن به مسلخ کشانده است،نمونه‏ی عینی«اجبار و اکراه»می‏داند و با همان استدلال دادگاه اول،رأی بر محکومیت مرد صادر می‏کند و این رأی اصراری است و باید در هیأت عمومی مطرح‏ شود و اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور به دو دسته تقسیم‏ می‏شوند و با اکثریتی شکننده،اکراه و اجبار را،با تکیه بر تصاویر فیلم، نمی‏پذیرد و مرد،در پناه قانون!از مجازات رهایی می‏یابد؛و اما زن...خشونت تنها در زدن و بستن و...نیست.خشونت در عدم قبول‏ واقعیت از زبان زنان در محاکم،معنای خشن‏تری پیدا می‏کند.باید بر سرنوشت غم‏بار انبوهی از زنان و دخترانی که،از ترس حمایت نشدن‏ از شاکی و با ناتوانی در اثبات ستم‏روا داشته شده بر آنان،زخمی به‏ کهنگی همه‏ی ناباوری‏ها بر دل و جان دارند،اشک حسرت ریخت.

ده‏ها نمونه‏ی دیگر را می‏توانیم با تکیه بر پرونده‏هایی که‏ بی‏نتیجه ماندند و باعث عدم مراجعه‏ی دیگر زنان به دادگاه شدند،بیان‏ کنم.کمی صفحات مجله اجازه چنین کاری نمی‏دهد.همین دو پرونده می‏تواند مسئولین قضایی،خصوصا ریاست قوه قضاییه را،که‏ نشست مردمی و اختیار اعمال ماده‏ی 2 حدود اختیارات را دارند،وادار کند که این دو پرونده یا پرونده‏های مشابه را از دادگاه کیفری استان- که در چند قدمی قوه‏ی قضاییه است-مطالبه کنند و با کنکاشی‏ قانونی،از حقوق زنانی که از قانون ظلم دیده‏اند،دفاع نمایند.

بخش خشونتی که قانون،در پیچ‏وخم نحوه اثبات،بر زنان روا می‏دارد را چه‏گونه باید تغییر داد؟

هشدار یک خبرنگار از سفر به باکو

تجدید خاطره‏ی تلخ اوضاع آذربایجان در 1324

آیا این گزارش دقیق و مستند موردتوجه قرار گرفته است یا نه؟ رحیم زهتاب فرد

مدیر روزنامه‏ی اراده‏ی آذربایجان و نماینده‏ی اسبق مجلس شورای ملی‏ این درست نیست که بیخ گوشمان فعل و انفعالاتی به وقوع‏ پیوندد و ما از آن بی‏خبر بمانیم؛روزی آگاه شویم که همه یک صدا نعره‏ برآوریم که:خدایا این‏چه مصیبتی بود که ما گرفتار آن شدیم؟باز همان می‏شد:همه را مار می‏گزد ما را مورچه!

قبول کنیم:ما با شعار زندگی می‏کنیم،مسوولین مملکتی‏ حرف‏های عامه پسند و دل‏خوش خنک کن و زیبا و روزنامه پسند می‏زنند،آن‏قدر از این حرف‏های خوب خوب می‏زنند که حتّا خودشان‏ هم باورشان می‏شود،ولی متاسفانه جسته و گریخته،از گوشه و کنار حرف‏هایی نیز به گوش‏ها می‏رسد که دل‏ها را به درد می‏آورد و نگرانی‏ ایجاد می‏کند.

چند روز پیش یک شخصیت بزرگوار و مبارز و دانشمند و آزاده‏ای‏ که نزدیک به شصت سال است خدمتشان ارادت دارم و چون مریض‏ هستند به عیادتشان رفته بودم،قبل از هر بیانی کتاب کوچکی تحت‏ عنوان:از باد کوبه و چیزهای دیگر ارائه دادند و با لحن نگرانی‏آوری‏ گفتند:این کتاب را بخوان و اگر امکان دارد به نظر مسوولان بی‏خبر از هر خبری برسان؛این زنگ هشیار دهی‏ست که از طرف یک ایرانی‏ غیور،وطن پرست،آگاه،ریزبین،درد آشنا،دلسوز با قلم بسیار توانا که‏ در حد یک صاحب‏نظر است،به رشته‏ی تحریر درآورده است،درود بر چنین نویسنده‏ی صاحب قلم و تیزبین،بخوان،خواندنی‏ست و هر کس که از وقایع سال 1324 زخمی به دل دارد،مطالب این کتاب‏ تجدید یادآوری آن صحنه‏ها و آن بازی‏های ایران بر باد ده را بازگو می‏کند منتها این بار به دست‏کس و کسانی دیگر امّا با همان نیّت‏ شوم.

وقتی به منزل رسیدم کتاب را به دقت خواندم و عمیقا به نگرانی‏ استاد پی‏بردم.

کتاب به قلم نویسنده‏یی‏ست جوان،به نام ناصر همرنگ، نویسنده‏یی چیره‏دست و تیزبین و یک استاد آشنا به بازی‏های سیاسی روز و تجربه آموخته از بازی‏های بازیگران گذشته و من نگران از بی‏مبالاتی و بی‏حالی و بی‏اعتنایی و عدم آشنایی مسوولین مملکتی‏ نسبت به بازی‏های طراحی شده‏ی کارشناسانه‏ی اجنبی در منطقه، به خصوص در اموری که با سرنوشت مستقیم ما در ارتباط می‏باشد. ظاهرا نویسنده‏ی کتاب از طرف سازمان صدا و سیمای استان اردبیل‏ سفری به باکو می‏کند و این خبرنگار آشنا به وظیفه گزارش مستقیمی‏ از این مسافرت تهیه می‏کند و واقعا خواندنی‏ست.

من نمی‏دانم آیا این گزارش به اطلاع وزارت امور خارجه،حتّا رییس جمهوری،یا لا اقل به اطلاع استانداری‏های اردبیل،آذربایجان‏ غربی و شرقی و زنجان رسیده و آنان اجلاسیه‏یی در این مورد تشکیل‏ داده و نظر و پیشنهادات خود را به رییس جمهوری و وزارت امور خارجه‏ و رهبری داده‏اند یا نه؟و آیا مقامات مربوط به این نویسنده‏ی‏ صاحب‏نظر دست مریزاد گفته و جلسه‏ای با حضور ایشان در این‏باره‏ تشکیل داده‏اند یا نه؟و آیا هیأت حاکمه قبول می‏کنند در این مورد مثل‏ سایر موارد عدیده مرتکب غفلت‏هایی شده‏اند و فرصت‏های مناسب‏ سیاسی و استثنایی را از دست داده‏اند یا نه؟مثلا آیا می‏بایستی در شهر نیازمند باکو که از هر لحاظ به ما نزدیک‏تر از دیگران بود، سرمایه‏گذاری کرده،در امور اقتصادی و فن‏آوری و فرهنگی و تاریخی‏ دست همکاری به طرف آن دراز می‏کردیم؟تا به دیگران متوسل‏ نشوند...بحث را کوتاه کنیم و رشته را بدهیم به دست نویسنده‏ی‏ دقیق و درد آشنا و مطلع و شجاع و وطن پرست و دلسوز،البته ناگفته‏ نماند که ما از کتاب چند تکه و از قسمت‏هایی از آن خیلی خلاصه‏ انتخاب کرده‏ایم.علاقمندان می‏بایستی به متن این کتاب ارزنده‏ دسترسی پیدا کنند.این کتاب درخور تأمل همه‏ی ایران دوستان، به خصوص مسوولین وزارت امور خارجه و احزاب سیاسی و همه‏ی‏ صاحب‏نظران می‏باشد.

قسمت‏هایی از کتاب از بادکوبه و چیزهای دیگر اثر ناصر همرنگ:

«...جزو اولین خبر نگاران تلویزیونی بودم که به منطقه رفتم و توانستم علاوه بر تماس مردمی با موج‏های انسانی که پیاپی از آن‏ سوی مرزهای آهنین می‏آمدند و حرف‏های تازه‏ای درباره‏ی«رهایی‏ و همبستگی»می‏زدند،با جمعی از روشنفکران،شاعران و نخبگان‏ قفقازی در آن سوی مرز ارتباط برقرار سازم.از دیدگاه‏شان در این‏ خصوص آگاه شوم،آن‏گاه دریافتم که پیش‏بینی‏ها و دغدغه‏های یک‏ سال گذشته درباره‏ی عوارض ناشی از سقوط و فروپاشی احتمالی نظام‏ شوروی تا چه اندازه به هنگام و دقیق بوده است و وقوع چنین حوادثی‏ در آینده می‏تواند چه پیامده‏های ناخوشایندی در این آب و خاک داشته‏ باشد».

«آیا جمهوری آذربایجان به عنوان یک واحد سیاسی نوپا و یک‏ هویت نو ظهور و یک واقعیت انکارناپذیر با همسایه‏های ریزودرشت‏ دیگری که دور و بر ما قرار گرفته‏اند،تفاوت‏هایی دارد؟آیا ویژگی‏هایی‏ که آن را به صورت کشوری منحصر به فرد درمی‏آورد؟واقعا وجود خارجی دارد؟این تفاوت‏ها و ویژگی‏ها کدامند؟آیا به خاطر آن‏ها اندیشناک باشیم؟»

«...بنا به دلایل که موضوع بخش‏هایی از نوشته‏های حاضر را نیز تشکیل می‏هد،پاسخ به هرکدام از این پرسش‏های سرنوشت‏ساز می‏تواند درهرحال برای ایران و ایرانی به معنای گریز از آینده‏ای باشد که در شرایط کنونی افق‏های روشنی در آن دیده نمی‏شود».

«پیش‏بینی‏های متعددی درباره‏ی احتمال ظهور چنین پدیده‏ای‏ به عنوان یک واحد سیاسی با این نام‏ونشان از دیر باز به واقع از حوالی‏ سال 1367 که آثار زوال رفته رفته در ناحیه‏ی کشور همسایه‏ی بزرگ‏ شمالی،اتحاد جماهیر شوروی دیده می‏شد،دغدغه و دل مشغولی‏ دائمی ما بوده و هست.هم در آن زمان و هم اواخر سال 1368 که‏ به ناگاه با از میان برداشته شدن قسمتی از مرزهای آهنین کشور شوروی بویژه در مرز مشترک با ایران در منطقه‏ی پیله سوار مغان و سرازیر شدن گروه‏هاو دسته‏جات مردمی به این سو همزمان بود.... من دائم درباره‏ی تأثیرات ناشی از پیدایش چنان موجودیتی با خودم در کشمکش و تب‏وتاب بوده‏ام.از آن روزگار مدت زیادی سپری شده‏ است،شاید بیش از 16 سال؛در آن روزگار می‏اندیشیدم(چنان‏که‏ امروز نیز برآنم)که حرکت و جهت کلی هر نوع دولت منافع ایران که‏ بخش‏های شرقی قفقاز روی کار بیاید نه در طول منافع ایران که‏ درست در عرض آن خواهد بود،آری من می‏اندیشم(چنان‏چه امروز نیز)که حرکت وسعت کلی این دولت در راستای ترکیه خواهد بود». «...از سال 1368 به این سوده‏ها و ده‏ها بار درباره‏ی لزوم اتخاذ تدابیر همه‏جانبه و ملی برای مواجهه با پیامدهای حادثه‏ای این‏چنین‏ بی‏بدیل با بعضی از ایرانیان داشته‏ام،هرگز جز چند چهره‏ی بهت‏زده‏ پر از پرسش و تا حدودی بی‏خیال،چند کلمه‏ی سر بالا و بی‏ربط و چند...توخالی و خنده‏دار که ما چنینیم و چنانیم و همه‏ی اینهایی را که گفته آمد،فوت آبیم و همه چیز تحت کنترل است و هیچ‏جای‏ نگرانی نیست و از این حرف‏ها چیز دیگری ندیده‏ام...بعد هم تهیه‏ شدن گزارش مفصل با ذکر اعلام و شواهد تاریخی که مثلا آن سوی‏ آرس هرگز نام آذربایجان نداشته و نام راستین آن آران و آلبانیای قفقاز بوده است و شناسایی کشوری به این نام توسط ایران در صورت‏ فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی چه بر سر وحدت ملی و یکپارچگی ما خواهد آورد و به ایجاد چه جریان‏های بیگانه‏گرا در این سوی ارس‏ منجر خواهد شد و تن روشنفکری ما چه ضرباتی از این رهگذر خواهد دید و باقی قضایا.این گزارش‏ها هرچند هرگز به مقصد نرسیدید(و من خود آن را حدس می‏زدم)و تنها به صورت نصفه نیمه و جویده‏ جویده و پس از تنظیم مجدد توسط مدیران یاد شده به واقع با اهداف‏ خصوصی،نردبانی شد برای رشد و ترقی دسته‏ای از حضرات و...و اذناب تا سر از سفارتخانه‏ها و رایزنی‏ها و یا نمایندگی‏های صداوسیما در خارج از کشور درآورند و به جای ریال وطنی،حقوق به ارز بگیرند...»

اکنون چند نقل قول دیگر از کتاب/از بادکوبه و چیزهای دیگر: «...از نظر او پیوستگی‏های جمهوری آذربایجان با مام میهن‏ ایران استوارتر از رابطه‏ی خشک و رسمی‏اش با دیگران است. «رابطه‏ی ما عمیق،تاریخی،انسانی و عاطفی‏ست».

«...موسیقی آذربایجان جز ادامه‏ی موسیقی ایران نیست».

«...در آن ایام بسیاری از ما حتّا نمی‏دانستیم کشورهایی نظیر ترکیه،عربستان،چین و یا فرانسه در کجای دنیا قرار دارند؟»

...می‏خندد:«چی می‏خواستیم،چی شد».امّا به یاد دارد که‏ تلویزیون از عنفوان جوانی از زمانی که او از طریق شبکه‏ی یک‏ تلویزیون ایران(این نام را نیک به یاد دارد)با جهان خارج آشنا شد... به بحران قره باغ،صدور پان ترکیسم به ایران و حتّا حل نشدن رژیم حقوق دریای خزر در روابط کشور اشاره می‏کند و پوزخند می‏زند.

به مطبوعات نگاه کنید.غالب آن‏ها امروزه به مثابه‏ی ایادی‏ امریکا و ترکیه عمل می‏کنند.او از مشکل قره باغ و ذهنیتی که‏ مطبوعات آذربایجان درباره‏ی روابط ایران و ارمنستان در میان اهالی‏ ایجاد می‏کنند.

جنیش پان ترکی به دلیل برداشت‏های ویژه‏ی خود از هویت‏ آرمانی‏اش که همواره در آن بر الگوی«ترکیه»به عنوان یک واحد سرزمینی با جغرافیای نژادی،فرهنگی و تاریخی مبتنی بر دو عنصر ترک و سنّی بودن تأکید شده است».

«از همین روست که من می‏پندارم مردم جمهوری کنونی‏ آذربایجان بیشتر با آن بخش از شاخه‏های درخت تناور فرهنگ ایران‏ کهن پیوستگی می‏یابند که بتواند احساسات دیرینه‏ی آن‏ها را در بیان‏ «حسرت‏ها»تجسم نماید».

واقعیت این است که در عرض دو سده‏ی اخیر که با جدایی‏ بخش‏هایی از قفقاز از ایران و پیدایش تراژدی هفده شهر از دست رفته‏ همراه بوده است،تغییرات بنیادی در الگوی فرهنگی،سیاسی منطقه‏ به وجود آورده تا آذربایجان را به طرز بازگشت‏ناپذیری«غیر ایرانی»و «انیرانی»ساخته باشد.

دولت مردان آذربایجان در خصوص ایران هم به عنوان یک‏ مشروعیت مستقر و موجود و هم به عنوان قدرتی تأثیرگذار در منطقه‏ دغدغه‏های جدی‏ای دارند.

از نظر یک محقق منصف در انستیتوی شرق‏شناسی باکو، خصوصیات روح ایرانی که برمبنای تساهل وتسامح،عاطفه،مدارا، جوانمردی،نجابت،شاعر منشی،سهل‏انگاری و نوعی پنهان کاری‏ استوار است،ستون فقرات جهان‏بینی مردم آذربایجان را تشکیل‏ می‏دهد.

«دنیا را بنگرید،چه کسی بیش از ما به شما نزدیک‏تر است و چه‏ کسی بیش از شما به ما؟»

«نزدیکی با ایران به عنوان منشاء هویت ما،یک ضرورت‏ تاریخی‏ست».

آن سال‏ها موسیقی و سینمای ایران برای مردن آذربایجان حکم‏ سوغاتی‏های با ارزشی را داشت که پدری برای فرزندش توی تبعید«و یا چنین جاهایی»فرستاده باشد.فضلعلی که خود در آن ایام بنا به‏ دلایل شخصی و کاری بین باکو و شهرهای مجاور با ایران در رفت و آمد بوده است،با یادآوری آن روزها لبخند می‏زند:«سرشار از اسلام‏خواهی،آزادیخواهی و حتّا ایران خواهی».

مسوولان ایرانی می‏دانند«آن‏ها هرگز نتواستند به درک درستی‏ از روح این حوادث برسند».سپس می‏کوشد تا جمله‏ای را که همین‏ دیشب به ما گفته است،به خاطرمان بیندازد.

گزارشی از وضعیت ایرانیان مقیم باکو و تعصب ویژه‏ای که آن‏ها نسبت به همدیگر و از همه مهمتر نسبت به ایران دارند،نمود.«ما حتّا موهای سرمان را هم فقط توی آرایشگاه‏های ایرانی کوتاه می‏کنیم». چرا باکو با آن همه رگ و ریشه‏ی ایرانی اینک برای ما تا این اندازه‏ ناتنی می‏نماید؟

معمولا در روزنامه‏ها وارد معقولات نمی‏شوند و خبرها منحصر است به فساد اقتصادی میلیاردی و قتل‏های زنجیره‏ای و زورگیری‏ مسلحانه و قمه‏کشی و تجاوز به عنف و آدم دزدی و مواد مخدر چند تنی‏ و جریمه‏های اسمی چند میلیاردی از بعضی از شرکت‏های بی‏نام و اختلاس‏های کلان و حد اکثر این خبر تفکرانگیز است برای این‏که‏ می‏نویسند مثلا فلان گروه را گرفتیم معلوم شد این گروه سال‏ها و ماه‏هاست که در قتل و فحشا و مواد مخدر و زورگیری و کیف‏قابی کرده‏ و مهر و اسناد رسمی تمام ادارات رسمی مملکتی را نیز داشته‏اند،هر روز صفحاتی از روزنامه‏ها پر از این حوادث شرم‏آور و دلهره‏آور است. آشفتگی‏های داخلی حکومت قصه‏ی پرغصه‏ای است و گاهی حتّا آرای صادره از طرف مقامات صالحه و قضایی را نیز فلان مدیر عامل‏ حتّا مثلا شهرک‏سازی نمی‏خواند و وقتی می‏گویی جناب مدیر عامل‏ فلان شهرک‏سازی امروز و فرداست که به سراغ تخلفات و سوء استفاده‏های شما هم می‏رسند و شما تحت محاکمه قرارخواهی‏ گرفت اگر سوء نیتی نمی‏داشتی چرا حتّا آرای صادره درباره‏ی غصب‏ اراضی را حتّا به مبلغ ناچیزی به مرحله‏ی اجرا در نمی‏اندیشی؟می‏گوید تغییرات در سطح بالای مملکتی‏ست فعلا کاری به کار ما ندارند و نوبت به این زودیها به مدیر عامل فلان شهرک نمی‏رسد،زیربنای‏ همه‏ی کارها شل شده هرکس در جا و مقامی‏ست و یک صندلی‏ حکومتی زیر رانهایش هست؛تمام حواسش در این است که صندلی‏ قدرت خود را از دست ندهد آن هم فقط یک راه دارد با همان‏جا و مقامی که بندوبست دارد و مرتبط آن مقام در هر پستی قرار گرفته‏ است نظر مساعد ایشان را جلب کند.

امّا دیگران از این آشفتگی‏ها و خودرایی مصادر امور که هرکدام‏ هر روز یک سازی می‏زنند و هیچ‏کدام همدیگر را قبول ندارند و خلاصه بی‏توجهی مرکزنشینان حد اکثر بهره‏برداری کرده و شلاقی و مطالعه شده طرح‏های خانمان براندازی را پیاده می‏کنند و ما درست‏ مثل کبک سر خود را داخل برف کرده‏ایم و از آن‏چه در اطراف ما می‏گذرد بی‏اطلاعیم.